

استاد محمدرضا خلیلی باغون‌آباد از ۱۸سالگی همکاری خود را با سازمان حفاظت آثار باستانی آغاز کرد و تا ۴۸سالگی که از این سازمان بازنشسته شد به همکاری خود ادامه داد. این معمار هنرمند که فنون معماری سنتی و هنر آینه‌کاری و کاشی‌کاری را از

● مرور خاطرات و آثار ماندگار در عکس‌ها

با دیدن یکی از عکس‌ها به خاطراتش در کاشمر می‌رسد. این‌طور ادامه می‌دهد: بعد از کاخک به همراه استادکارم به کاشمر رفتیم و باغ هزار کاشمر را آینه‌کاری کردیم. معماری و آینه‌کاری را زیر نظر دکتر یعقوب دانش‌دوست که استاد ما بود انجام می‌دادم. در آنجا افرادی از میراث فرهنگی وقتی دیدند که ما کار می‌کنیم گفتند بیایید به اداره، برای ادامه همکاری و کارهای جدید در میراث فرهنگی. ما هم به مسجد ۷۲تن رفتیم که در قدیم اسم آن مسجد شاه بود و الان مجاور حرم قرار گرفته است و شروع به کاشی‌کاری آن بنا کردیم. بعد از آن به گنبد سبز رفتیم و گنبد آن را هم چیدیم. بعد از آن هم به مدرسه میرزاجعفر رفتیم که الان دانشگاه رضوی است و آن زمان روبه‌روی پیر پالان‌دوز قرار داشت. بعد از آن هم در خود بنای پیر پالان‌دوز مشغول به کار شدیم.

خلیلی به تصویر پسر جوانی در عکس‌ها اشاره می‌کند و خودش را با انگشت نشان می‌دهد و می‌گوید: پس از آن هم در مدرسه دودر که در خود حرم امام رضا(ع) قرار دارد کار را شروع کردم. تمام آجرها که در مدرسه است را می‌تراشیدیم که الان هم در مدرسه مشخص است. مدرسه پریزاد و مدرسه دودر و چند مدرسه دیگر همه از کارهای من و گروه همکارانم است. در این دوره بازهم استاد ما دکتر یعقوب دانش‌دوست بود. او هم مهندس بود و هم رئیس اداره که ما همگی از پنجه‌های هنرمند او کار را یاد گرفتیم. حتی گنبد امام رضا(ع) را هم او جمع کرد و دوباره بازسازی آن را انجام داد.

● از قدمگاه تا مصلی

خلیلی که محو عکس‌ها شده است چند دقیقه‌ای را مشغول زیر و رو کردن خاطرات می‌شود و از صحبت دست می‌کشد. گویی مدت‌هاست به سراغ این آلبوم‌ها نرفته و خاطرات هنرمندی‌هایش را بازگو نکرده است. بعد از اینکه لیوان چایش را می‌نوشد چند عکسی را که انتخاب کرده نشان می‌دهد و می‌گوید: قدمگاه نیشابور را هم ما ساختیم. بام‌سازی و نرده‌چینی این بنا با ما بود. بودجه سال که آمد ۱۲هزار تومان به ما دادند تا سردر را که خراب شده بود تعمیر کنیم. بنایی کردیم و بام‌سازی. در قدمگاه هم کارهای زیادی کردیم یکی از مسائلی که آنجا پیش آمد این بود که ما در هنگام کار متوجه شدیم که فاضلاب خانگی با آب نوشیدنی که در قدمگاه وجود دارد مخلوط شده است. این موضوع را از میزان سختی و سفتی خاک زیر بنا فهمیدیم و به اداره بهداشت گزارش دادیم.

از زیر و رو کردن عکس‌ها متوجه شدم که ترتیب کارهایی که انجام داده است برایش اهمیتی ندارد، شاید هم در میان خاطرات تاریخ‌ها را گم کرده است. عکس‌هایی از سر در مصلی مشهد را نشان می‌دهد و می‌گوید: بعد از آن به مصلی مشهد آمدم و سردر مصلی را نیز چیدیم. هارونیه را هم طی مراحلی ساختیم که اگر برای شما که هیچ سر رشته‌ای در معماری ندارید تعریف کنم حوصله‌تان سر می رود. فقط همین را بگویم در آن بنا گنبدی وجود نداشت و ما خودمان در آنجا گنبد زدیم.

بعد هم برای اثبات صحت حرفش عکس‌های قبل و بعد بنای هارونیه را نشان می‌دهد.

● ماندگاری بنا اصل جدانشدنی آثار فرهنگی

به او می‌گویم که کمی تخصصی‌تر توضیح دهد، شاید اصطلاحات را متوجه نشوم ولی دانستن روش کار برایم جالب است. او هم با لبخندی پدرا نه، عکسی از بنای مسجد جامع قاین را در دست می‌گیرد و ادامه می‌دهد: این هم مسجد جامع قاین است. بنای اولیه آن مربوط است به زمانی که زرتشتی‌ها بودند. آن‌ها کف مسجد را خاک‌برداری نکرده بودند. وقتی ما برای مرمت به آنجا رفتیم ۸۰سانت خاک‌برداری کردیم و ماسه و گراویه و آهک ریختمیم. بالای آن حصیری بستیم و بعد هم بتن ریختمیم تا مقاوم شود و بعد از آن آجرفرش کردیم. از آنجایی که کف آن بنا خاک‌برداری نشده بود وقتی زمین را می‌کنندیم انکار گل برمی‌داشتیم. سازندگان بنا غافل از این بودند که برای ماندگاری بناهای تاریخی لازم است که این کار انجام شود. او که مانند همه هنرمندان دل پردردی دارد، ادامه می‌دهد: مملکت ما با نفت و دلار و پول ارزش ندارد، ارزش ما در بناهای تاریخی است که بیشتر از ده هزار سال قدمت دارند. پس ما باید کاری بکنیم که نسل‌های بعد از ما هم بدانند ایرانی‌ها چقدر هنرمند هستند.

دوباره عکس مسجد جامع را در دست می‌گیرد و ادامه می‌دهد: سردر این بنا را با روش خاصی درست کردیم. پایه آن حدود سه متر است. آن زمان هم که ابزار کار مانند الان نبود، دلر هم نبود و این پایه‌ها را با سرنیزه سوراخ می‌کردیم. با پتک از دو طرف می‌زدیم و میلگرد را می‌فرستادیم داخل و حساب می‌کردیم تا این میله‌ها خطا نرود، هر دوری که میلگرد را می‌چرخانیم پتک را می‌زدیم. می‌دانستیم که خراسان جنوبی زلزله‌خیز است به همین دلیل قدیمی‌ها وسط میلگرد چوبی می‌گذاشتند تا اگر زلزله

استادانی همچون جهانگیر ظریف و یعقوب دانش‌دوست آموخته است هنوز هم در ساخت برخی بناهای معماری همکاری و نظارت دارد. یکی از بناهایی که او بر مراحل ساخت آن نظارت دارد مسجد امام علی امیرالمؤمنین(ع) در محله هنرستان است. ■



شد بنا تکان نخورد. ما هم برای مقاوم شدن بنا در مقابل زلزله دوتا آهن ۱۸ را گذاشتیم و دوطرف را پیچ کردیم.

● سنگ‌فرش‌های خاص کلات نادر

خاطرات خلیلی به اندازه یک عمر سفر است اما نه سفری معمولی، بلکه یک عمر هنر در سفر. او ادامه می‌دهد: بعد از آن به کلات نادری رفتیم، فرش کردن کلات نادر هم ماجرای جالبی بود. اگر به کلات نادری رفته باشید حتما دیده‌اید آجرهای کف آن شش‌ضلعی است. ما آن آجرها را به روش خاصی در مصلی مشهد پختمیم و در کلات نادر فرش کردیم. ما در مصلی مشهد حتی کاشی‌پزی هم می‌کردیم که کوره‌های آن هنوز وجود دارد. آن زمان بردن آجرها از مشهد تا کلات کار ساده‌ای نبود. امکانات مانند الان نبود که دو ساعته به کلات برسیم. نه جاده، جاده درستی بود و نه ماشین. در آنجا فقط یک ماشین امکان رفتن داشت ظهر که ماشین حرکت می‌کرد ۱۲شب به کلات می‌رسیدیم.

وقتی متوجه نگاه مشتاق و هیجان‌زده من می‌شود شروع می‌کند به توضیح دادن. می‌گوید: شاید جالب باشد بدانید داخل آجرهایی که فرش کردیم شیشه به کار رفته است. این‌طور که شیشه را آسیاب می‌کردیم و با لوخ‌هایی که در دریا هست مخلوط می‌کردیم .

می‌پرسم لوخ چیست؟ او هم ادامه می‌دهد: لوخ گیاهی است در دریا که وقتی در آن فوت می‌کنیم مثل پنبه به هوا می‌رود. برای ساخت آجرها همه را لگد می‌کردیم. بعد هم قالب می‌زدیم و می‌پختمیم و در کلات نادر کار می‌کردیم. این کار برای این بود که آجرها و کاشی‌ها محکم باشند و با قطر کم مقاومت آن‌ها افزایش یابد. ما از پیر مردها و استادکارهای قدیم این فوت و فن‌ها را یاد می‌گرفتیم.

● مدرک معماری از سازمان نظام مهندسی

او که خود شاگردان زیادی را در این مسیر تربیت کرده است، می‌گوید: برای ما معماران قدیمی کتاب معنی ندارد، من فقط شش کلاس درس خوانده‌ام و سوادى ندارم. فقط سواد قرآنی دارم. البته با همین سواد کم دانشم در معماری بسیار زیاد است و مدرک معماری دارم. دانشم را تجربه یاد گرفته‌ام و در امتحان توانستم موفق شوم و مدرک بگیرم. وقتی آدم هنر داشته باشد چشمش که به خط می‌افتد می‌داند که باید کجا را علامت بزند.



من مدرکم را از نظام مهندسی گرفتم.

دوباره می‌رود سراغ خاطرات هنری و می‌گوید: با آجرهای مخصوص کلات نادر را که فرش کردیم، مسجد جامع کلات را هم آجرچینی کردیم و دورتادور قصر از زیر خاک جوی‌هایی درآوردیم که آب‌رو داشته باشد. البته این جوی‌ها از قدیم وجود داشت ولی به مرور زمان زیر خاک رفته و شکسته بود که نیاز به مرمت و بازسازی داشت. اوستا رضای مینا بود که تمام سنگ‌های آنجا و کله‌قندی‌هایی را که از آن‌ها آب می‌آمد تراشیده بود. بعد با افسوس می‌گوید: این آثار باید حفظ شود، باید از آن‌ها فیلم‌برداری شود تا خدای نکرده اگر اتفاقی افتاد این آثار ماندگار بماند.

● شاگرد استادان بزرگ معماری ایران

این استادکار ماهر و زبردست که به گفته خودش فوت و فن کارش را از استادان بزرگی مانند جهانگیر ظریف و دانش‌دوست و شکرآ... خوش‌دست یاد گرفته است، می‌گوید: در کشور ما به هنرمند توجهی نمی‌شود. یکی موسیقی‌دان یکی هم هنرمند معمار در آخر از گرسنگی می‌میرد. او کتاب هنرمندان بنام کشور را که در دست دارد باز می‌کند و عکس آقای خوش‌دست را نشان می‌دهد و می‌گوید: حاج شکرآ... بناهای زیادی را ساخته و برای تاریخ و فرهنگ این کشور به یادگار گذاشته است. حیف که قدر امثال او را ندانسته و نمی‌دانند.

● هدیه‌ای از امام رضا(ع)

از استاد خلیلی درباره زندگی خانوادگی‌اش می‌پرسم. زندگی‌ای که بدون شک تحت تأثیر سفرهای بی‌شمار او قرار گرفته بوده است. او می‌گوید: حدود ۲۰سال داشتم که ازدواج کردم ولی طبق شناسنامه می‌شدم ۱۸سال. شناسنامه‌ام را به‌دلیل اینکه دیرتر به سربازی بروم دو سال کوچک‌تر گرفته بودند. با تمام سختی‌هایی که به‌دلیل نوع کارم داشته‌ام از زندگی‌ام راضی‌ام. الان هم ۵پسر دارم و یک دختر. پسرها همه کنار خودم مغازه دارند. دخترم هم کنار خودم زندگی می‌کند.

لبخندی مهربان بر چهره‌اش نقش می‌بندد و با تأکیدی که در صلابت صدایش پیداست، می‌گوید: هر کسی که دختر نداشته باشد مانند کشوری است که بازندگی ندارد. دختر برای پدر و مادر همدم است و همان‌طور که در قرآن توصیه‌های زیادی شده برای حرمت به دختر، پدر و مادر هم باید هوای دختر را بیشتر از پسر داشته باشند. به‌اصطلاح می‌گویند دختر پاشکسته است یعنی دختر نمی‌تواند خودش امرار معاش کند و باید پدر و مادر او را حمایت کنند تا همسرش هم به او احترام بگذارد.

بعد ادامه می‌دهد: دختردارشدنم هم ماجرابی دارد. ۳۰سال پیش وقتی در مدرسه دودر کار می‌کردم عید نوروز لحظه سال تحویل همه به حرم آمده بودند و من هم آنجا بودم. لحظه سال تحویل که خیلی شلوغ شد دختر بچه‌ای را دیدم که گریه می‌کرد. دست او را گرفتم و کنار خودم نشاندم. بعد از اینکه حرم خلوت‌تر شد او را دور حرم راه بردم و برایش عروسک و خوراکی خریدم تا مادرش را پیدا کند. ته دلم گفتم اگر مادرش پیدا نشد این دختر را می‌برم خانه و بزرگ می‌کنم. در لحظات آخری که داشتم از پیدا شدن خانواده‌اش ناامید می‌شدم مادرش پیدا شد. لحظه‌ای که او را به مادرش دادم حال عجیبی داشتم. رو کردم به امام رضا(ع) و اشک ریختم گفتم یا امام رضا(ع) یعنی من لیاقت داشتن یک دختر را ندارم؟ وقتی دلت می‌شکند سیمی که باید وصل می‌شود. دل که شکست کار درست می‌شود. از امام رضا(ع) حاجت دلم را خواستم، گفتم: پیش خدا آبرو داری، شفاعت من را بکن و یک دختر به من بده. خدا هم حاجت من را داد و همان سال دختری نصیبم شد.

● هنرمند تئاتر و موسیقی

در میان عکس‌ها می‌رسد به عکسی از یک تئاتر خیابانی. صحبتش را این‌طور ادامه می‌دهد: آن زمان‌ها میراث فرهنگی با فرهنگ و هنر یکی بود و اگر می‌خواستی هنری یاد بگیری می‌توانستی در همانجا هر هنری را بیاموزی. از موسیقی گرفته تا کوزه‌گری و تئاتر. من به هنر تئاتر علاقه داشتم و در چندین نقش بازی هم کردم. در جوانی بر و روی و صورتی داشتم و فیلم هم بازی کردم. بعد از اینکه سال‌ها بود تئاتر بازی می‌کردم پیشنهاد بازی در فیلم هم به من داده شد. در فیلم «خانه‌ای به روی شن» بازی کردم اما متأسفانه هرچه گشتم در وزارت فرهنگ و ارشاد فیلم را پیدا نکردم.

او که یاد جوانی گله‌ها را از خاطرش برده می‌گوید: هنر بر همه چیز تأثیر خوب دارد. همین ویلون روی یک گلدان تأثیر دارد، برای یک قناری ساز بزن شروع می‌کند به خواندن و صدایش را باز می‌کند. موسیقی برای روح خوب است من از اول عمر تاکنون ۵۰ تا قرص نخورده‌ام زیرا اهل موسیقی بودم. البته این مربوط به جوانی‌ها بوده و سال‌هاست که سراغش نرفته‌ام. ■